

فقه و اصول، سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۱۲
بهار ۱۳۹۷، ۳۰-۹

غیر مسلمان، از کفر تا استضعاف*

دکتر اردوان ارژنگ^۱

دانشیار دانشگاه میبد

Email: arzhang1345@gmail.com

عبدالرضا گودرزی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین

Email: grisha6600@yahoo.com

چکیده

تقسیم و تنويع انسان‌ها به دو دسته مسلمان و کافر، به معنای تصویر نیافتن دسته‌ای دیگر از آدمیان است. این تقسیم‌بندی، پیشینه‌ای تاریخی و دراز مدت دارد و گویا در نزد عقل، بدیهی و در نگاه شرع، غیر قابل انکار شمرده شده است. بررسی‌ها روشن می‌کند ادله‌ای وجود دارد که به قدر کافی، در اقعان اذهان برای پذیرش گروه سومی از انسان‌ها، دلالت دارند. تحقق عنوان اسلام، نیازمند مولفه‌ها و عناصری است که بدون آن‌ها این عنوان، محقق نمی‌شود. برای پیدایش عنوان کفر نیز مولفه‌ها و شرایطی از قبیل انکار و تکذیب از سر اراده، علم و اختیار، لازم است. با نبود مولفه‌ها، نه کفر، محقق می‌شود نه اسلام در دل و رفتار، رسوخ می‌کند. افزون بر آن، تقابل مفهومی اسلام و کفر به گونه‌ای است که پذیرش گروه سوم، ثبوتاً با محذور و تنگنای عقلی، روبرو نشده و اثباتاً با منع از ناحیه شریعت، مواجه نمی‌شود. بنابراین نادرستی و ناروایی گزاره «هر غیر مسلمانی، کافر است» به گونه ایجاب کلی (موجبه کلیه)، حاصل بررسی ادله است. مستند به منابع دینی، می‌توان این گروه را مستضعف نامید که احکام فقهی ویژه خود را می‌طلبند و به نظر می‌رسد از یک سو اینان از امتیازات ویژه مسلمانان نابرخوردارند و از سوی دیگر ذیل احکام تزییعی و محدود کننده کافران نیز قرار نمی‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: کفر، کافر، غیرمسلمان، مستضعف.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۹/۲۶؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۲/۲۰.

۱. نویسنده مسئول

مقدمه

یکی از ویژگی‌های برجسته جهان معاصر، درهم‌تنیده شدن و اختلاط پیروان ادیان، مکاتب و فرهنگ‌های مختلف دینی و مشارب گوناگون فلسفی و اجتماعی است. جدای از صدق و کذب محتوا و مضامین این مجموعه‌ها و فارغ از داوری و ارزش‌گذاری، فراهم شدن فضای ارائه اندیشه‌های برتر و بالتبع رشد آدمیان، نیازمند جوی آرام و البته توأم و همراه با همزیستی مسالمت‌آمیز است. اسلام عالی‌ترین و مرفقی‌ترین مکتب نیک زیستی و مدارا، پیام‌آور اندیشه یکتاپرستی و مبتنی بر انتخاب آزاد و خردورزانه است. در آموزه‌های اسلام، رحمت الهی بر غضب خداوندگارش سبقت دارد (یا من سبقت رحمته غضبه). اما احساس می‌شود گاهی اوقات این اندیشه بنیادین، در محدوده دانش کلام و گزاره‌های کلامی، متوقف و محصور مانده و بر برداشت‌های فقهی تأثیر خود را نمی‌گذارد. گویا فقه و فقیه، فارغ از کلام و مبانی کلامی، فتوا می‌دهد. چنین فتوایی بازتاب شایسته‌ای در اندیشه آدمیان ندارد. از جمله این موارد، اصطلاح کفر، کافر و احکام مترتب بر آن است. این واژه به صورت مطلق و فراگیر با تقسیمات متعددی که دارد بر هر «غیرمسلمانی» اطلاق شده که بالتبع احکام و آثار خاص خود را به همراه دارد. طیف وسیعی از انسان‌ها که از نعمت دین اسلام محروم مانده‌اند، از دیدگاه مشهور فقه در جرگه کافران هستند (انصاری، ۵/ ۳۳۱؛ خمینی، ۳/ ۴۲۶).

در دنیای امروز بر اثر علل متعددی چون فقر فرهنگی، سلطه حکومت‌های جور و کفر، عدم معرفی و ارائه اسلام اصیل و صحیح، مشغله‌های متعدد معیشتی و عدم دسترسی به منابع و معارف اسلامی، این انسان‌ها را در فضایی غیر از اسلام (و نه الزاماً فضای کفر) قرار داده است. از سویی با بررسی منابع، مبانی، آموزه‌های دینی و گزاره‌های فقهی دریافت می‌شود تحقق عنوان کفر و کافر در افراد، نیز نیازمند مولفه‌ها، شرایط و ضوابطی است و اطلاق لفظ کافر بر هر غیرمسلمانی اصولاً نمی‌تواند با مصادر و مآخذ پیش‌گفته، سازگار و هم‌خوان باشد. تقسیم انسان‌ها به کافر و مسلمان و به دنبال آن، الحاق هر فردی که شرایط اسلام را ندارد به خیل کفار، ناصواب به نظر می‌رسد. نادرستی گزاره «هر غیرمسلمانی، کافر است» به نحو ایجاب کلی (موجبه کلیه)، برخاست (محصول) دقت در منابع و توجه به اقتضانات امروزی است. یکی از ویژگی‌های دین اسلام، معرفی اندیشه‌های دینی و شیوه‌نامه درست زندگی در قالب تبلیغ رفتاری و بازتاب آن در وجوه مختلف زندگی اجتماعی و اخلاقی مسلمانان است. فقه، بخش عملی و نمایشگر عصاره اندیشه‌ها و باورهای دینی است. به همین جهت این بخش از دین و نحوه معرفی و نوع نگاه مخاطبان در راستای تبلیغ و ترویج معارف دینی نقش مهم و سازنده‌ای را به عهده دارد. بازنگری و بازپژوهی برخی احکام فقهی و مطالعه دقیق‌تر و عمیق‌تر منابع فقهی می‌تواند آسیب‌های آن‌ها را آشکار ساخته و تاثیرگذاری

فقه و احکام فقهی را روشن نماید. به هر روی، بار منفی موجود در این واژه (کافر) و نگاه خاص به این لفظ و عنوان، باعث می‌شود پیروان سایر ادیان و عموم غیر مسلمانان، تصویر مناسبی از چهره رحمانی اسلام نداشته باشند. شیوع این نگاه در جوامع مسلمان و تأثیر مستقیم بر شیوه رفتار ایشان با غیر همکیشان، اسباب بدبینی و بداندیشی نسبت به همه جوانب و جهات دین را فراهم می‌آورد. ثمره تلاش این نوشتار می‌تواند رد قرانت و خوانش‌های تکفیری باشد که ناهمسو (بلکه متهافت) با روح اسلام هستند.

در این جستار به تحلیل واژه کفر پرداخته و سنجه‌ها و ملاک‌های صدق این مفهوم بر مصادیق خارجی، کاویده می‌شود. امیدواریم بتوانیم از منظر فقه پاسخگویی این دسته از پرسش‌ها باشیم که آیا در آموزه‌های دینی، انسان‌ها حقیقتاً فقط و فقط به دو نوع کافر و مسلمان تقسیم می‌شوند؟ یا اینکه قسم سومی نیز در میان است؟ آیا می‌توان هر غیر مسلمانی را کافر نامید؟ ادله اجتهادی و ادله فقاهتی، چه اقتضایی دارند؟ آیا در صورت وجود قسم سومی از انسان‌ها که نه عنوان مسلمان بر ایشان صدق می‌کند و نه کافر، احکام کفار در مورد آنان، اجرا می‌شود؟ آیا اجرای احکام کافران بر دسته سوم، متعارض و مخالف با مبانی مسلم فقهی و البته کلامی و عقلی نیست؟ چه رویکردی می‌توان در وضع احکام این گروه داشت؟ این نوشتار، مدعی است که شایسته (و البته روا و صحیح) نیست جامه کفر بر قامت هر غیر مسلمانی، پوشانیده شود. دسته سومی از انسان‌ها وجود دارد که می‌توان به آنان عنوان مستضعف داد. از همین رو شایسته و حتی بایسته است احکام ویژه و جداگانه‌ای داشته باشند. نگاهی دوباره به احکام فقهی با رویکرد پرهیز از تصلب و تعصب که اندیشه‌وران آن را خامی می‌دانند، زمینه بهتر و موثرتر این احکام را فراهم می‌آورد.

مفهوم شناسی

۱. واژگان کفر و کافر

واژه کفر در زبان عربی از بُن و ماده (ک ف ر) گرفته شده و اسم فاعل آن «کافر» است. واژه‌شناسان برای این واژه و برگرفته‌ها (مشتقات) ی آن، معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند:

پوشاندن و پنهان کردن (راغب، ۷۱۴). دریا را کافر گویند. چراکه هر آن چه را در خود دارد، پنهان می‌کند (واسطی، ۴۵۲/۷). به شب نیز کافر گفته‌اند. شب با ظلمتش همه چیز را می‌پوشاند. زارع و کشاورز را کافر نامیده‌اند. زیرا بذر را در خاک، پنهان می‌کند (راغب، ۷۱۴). در زبان عربی، کافر (به مفهوم وصفی) به معنای بیابان پهناور، سرزمین خالی از سکنه، شخصی که در جایی پنهان شده است، انکار کننده و کسی که ایمان به خدا ندارد، آمده است (جوهری، ۸۰۷/۲ - ۸۰۸).

کفر در مقابل ایمان (ابن منظور، ۱۴۴/۵؛ جوهری، ۸۰۷/۲)، کفر در مقابل شکر (ابن منظور، ۵/۱۴۴)، کفر به معنای انکار کردن (همو)، کفر به معنای برائت و بیزاری (همو).
در مورد تفاوت واژه کفران و کفر می‌گویند کفران، بیشتر در مورد انکار نعمت به کار می‌رود اما کفر در خصوص انکار دین. کُفور (به ضم کاف) نیز در هر دو معنی کاربرد دارد (قرشی، ۱۲۲/۶). یکی از واژه‌های نزدیک، کفاره است. به اعمالی و پرداخت‌های مالی گفته می‌شود که باعث بخشش و آمرزش گناه می‌شود. این واژه از معنای پوشاندن و پنهان کردن، گرفته شده است (همو، ۱۲۳).
بنابراین از آرای واژه‌شناسان، برداشت می‌شود تمامی معانی واژه کفر، از یک ریشه و بُن بوده و همه به معنای اول یعنی پوشاندن و پنهان کردن، باز می‌گردد.

۲. اصطلاح کفر

پاره‌ای بدون بیان تعریف مشخصی از اصطلاح کفر به بیان آثار و احکام آن پرداخته‌اند. برخی از تعاریف، به گونه اختصار گزارش می‌شود. مقصود از این گزارش نه بیان دیدگاه همه اندیشوران، بلکه نشان دادن یکی وجود اختلاف نظر در تعریف کفر است و دیگری بیان قدر متیقنی از کفر که مرز تلقی می‌شود:
شیخ طوسی می‌گوید: «و هو الجحود بالقلب دون اللسان مما أوجب الله تعالى عليه المعرفة به» (طوسی، ۱۴۰). سید مرتضی، کفر را اینگونه تعریف می‌کند: «هو الانكار والتكذيب بشيء مما يجب الاقرار والتصديق به و الجهل بذلك وقيل ما علم بالضرورة محي الرسول به» (علم الهدی، ۲/۲۸۰).
تعریف محقق از کفر چیزی را واضح نمی‌کند: «والكفر المانع هو ما يخرج به معتقده عن سمة الاسلام» (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۵/۴).

علامه حلی با افزودن قید انکار، فقط تکلیف یک گروه را در تعریف محقق حلی، مشخص می‌کند. کسانی که ظاهراً مسلمان هستند مانند خوارج و غالیان که مسائل ضروری و آشکار دین را انکار می‌کنند: «و هو ما يخرج به معتقده من دين الاسلام، سواء كان حربياً، او ذمياً او مرتداً، او على ظاهر الاسلام اذا جحد ما يعلم ثبوته من الدين ضرورة كالخوارج والغلاة» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/۳۴۴). فاضل هندی، با قیدی دیگر وضعیت قضایی را تصویر می‌کند، اما چیزی افزون بر تعریف علامه ندارد: «و هو كل ما يخرج به معتقده من دين الاسلام سواء كان حربياً أو ذمياً أصلياً أو مرتداً، أو على ظاهر الإسلام إذا جحد ما يعلم ثبوته من الدين ضرورة، كالخوارج والغلاة و مستحلّ الخمر و ترك الصلاة و نحو ذلك، إلا إذا ادعى الجهل بحكم الشرع و أمكن في حقّه» (فاضل هندی، ۳۴۶/۹).

بحرالعلوم بر آن است: «الكفر: عدم التصديق بما يكون التصديق به إيماناً سواء صدق بعدمه أو لا» (بحرالعلوم، ۱۸۴/۴). گرچه الفاظ این تعریف با پیشینیان، متفاوت است اما سرانجام معلوم نمی‌کند که

کدام تصدیق، ایمان تلقی می‌شود؟ آیا در این تعریف، واژه ایمان می‌تواند به معنای اسلام باشد. این تعریف، ابهام چند لایه دارد. صدر، اعتقاد به دین و مذهبی غیر از اسلام را کفر تلقی می‌کند: «هو اعتقاد دین أو مذهب غیر الإسلام» (صدر، ۹/۲۹۳). اما نمی‌گوید اگر فردی، یک مورد از دین را قبول نکند و در آن مورد خاص، دیدگاه غیر اسلام را بپذیرد، آیا باز هم عنوان کافر بر او اطلاق می‌شود یا نه؟

بیان برخی معاصران، وضوح بیشتری دارد: «عدم قبول الاسلام، او انکار ضروری من الدین و لومع الانتحال للإسلام» (مشکینی، ۴۴۱). پاره‌ای دیگر تعریف کفر با روشنی و عناصر کامل‌تری، آورده‌اند: «فهو عدم الایمان بما من شأنه الایمان به، فیدخل ما من شأنه الایمان به تفصیلاً کتوحیده سبحانه و رساله نبیه و یوم قیامته او من شأنه لایمان به اجمالاً، کالایمان بالضروریات ای ما لایجتمع الانکار بها مع التسلیم للرسالة» (سبحانی، ۴۹). ایشان کفر را ایمان نداشتن به چیزی می‌داند که شأنیت ایمان دارد، خواه ایمان تفصیلی، مانند ایمان به اصول دین و خواه ایمان اجمالی، مانند ایمان به ضروریات، یعنی مواردی که ایمان به آن‌ها، لازمه ایمان به رسالت نبی اکرم (ص) است.

به نظر می‌رسد تعریف اخیر از سایر تعاریف کامل‌تر باشد. قدر متیقن اصطلاح کفر عبارت است از انکار الوهیت، وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر اکرم (ص) و ضروری شریعت اسلام و یا یکی از موارد مذکور.

اقسام کافر

در یک تقسیم‌بندی کلی در فقه، کفار یا ذمی هستند و یا غیر ذمی. گروه اخیر، خود سه نوع است: معاهد یا مستأمن، حیادی و حربی. از سویی نیز کافر حربی، دو دسته مصالح و غیر مصالح را در بر دارد. کافر ذمی، آن دسته از کفار اهل کتاب (مسیحی، یهودی، زرتشتی) است که با پذیرش شروط ذمه (مانند پرداخت جزیه و...) تحت ذمه حکومت اسلامی درآمده‌اند (مغنیه، ۲/۲۶۲).

کافر معاهد، کافری که نه از اهل کتاب است و نه در جنگ با مسلمانان و نه ملتزم به ذمه حکومت اسلامی. بلکه با مسلمانان، پیمان بسته که در دفع دشمن ایشان را یاری نماید (مامقانی، ۱/۲۴). علامه حلی، کافر معاهد را همان کافر مستأمن می‌داند (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/۸۸) ولی صاحب جواهر، کافر مستأمن را اعم از کافر معاهد می‌داند (نجفی، جواهرالکلام، ۲۱/۹۸).

کافر حیادی، کافری که نه ذمی است و نه معاهد، در جنگ با مسلمان نیست و در ارتباط با مسلمانان راه صلح و سازگاری و عدم تعرض را در پیش گرفته است (مکارم، ۱/۳۱۴). آیه ۸ سوره ممتحنه به این دسته اشاره دارد: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخَرِّجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الممتحنة: ۸). نیکی به این کافران و در پیش گرفتن روش مُقسطانه

(قسط آمیز) نسبت به اینان، نه تنها نهی نشده است بلکه توصیه شده و امری دوست‌داشتنی نزد خدا معرفی شده است.

کافر حربی: در تعریف این دسته، تکثر و تنوع دیدگاه وجود دارد. برخی در حال جنگ بودن را ملاک دانسته‌اند (نجفی، مجمع الرسائل، ۵۸۰). اما فقیهانی دیگر در جنگ بودن و یا اعلان جنگ را میزان حربی بودن کافر نمی‌دانند بلکه هر کافری را که صاحب کتاب (و یا احتمال شبهه کتاب) نیست، حربی می‌نامند و آن دسته از کفار صاحب کتاب که ذمه حکومت اسلامی را نپذیرفته‌اند به همین گروه، ملحق می‌کنند و در این زمینه ادعای اجماع نیز شده است (مغنیه، ۲/۲۶۲). البته با وجود اختلاف آراء، تحقق اجماع و ادعای آن، بی‌دلیل می‌نماید. کافر حربی نیز بر دو نوع است: کافر مصالح و کافر غیر مصالح. مصالح، کافری حربی است که به جهت مصالح مسلمانان با ایشان عقد صلح بسته می‌شود (نجفی، جواهرالکلام، ۲۱/۱۰۳).

احکام کافر

در فقه اسلامی برای کافران، احکامی ویژه وجود دارد. برخی از این احکام در حق کفار ذمی و پاره‌ای دیگر نسبت به غیرذمی اعمال می‌شود. نجاست بدن، نجاست تبعی اولاد قبل از عاقل و بالغ شدن، ناروایی نزدیک شدن به مسجد الحرام و مسجد النبی (ص)، نامساوی بودن در قصاص و دیه با مسلمانان، عدم احترام اموال کافر حربی، عدم جواز تصدی منصب قضاوت و بی‌اعتباری قضاوت ایشان، حرمت تجهیز اموات کافر به آداب مسلمانان مانند غسل، کفن، حرمت دفن در قبرستان مسلمانان و حتی وجوب نبش قبر (در صورت تدفین در این قبرستان‌ها) و... (مشکینی، ۴۴۴). این‌ها ممکن است بخشی از احکام تزیینی و به حق و البته مستند به ادله متکثر و متظافر باشد. حیات و ممات اینان، متأثر از این احکام است.

آیات و روایات: تاملی در سنجه‌ها و ملاک‌های صدق عنوان کفر

۱. واژه کفر با تمامی برگرفته‌ها (مشتقات) ی آن بارها در قرآن به کار رفته است. با بررسی و دقت معلوم می‌شود کاربرد این واژه در یکی از معانی پنجگانه محصور است: یکی به معنای جحود (انکار ربوبیت الهی)، دیگری جحود (انکار ربوبیت الهی با علم به آن)، سوم کفران نعمت، معنای چهارم ترک اوامر الهی و سرانجام به معنای بی‌زاری جستن است.

۲. در کتاب کافی در باب وجوه کفر، روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که تأیید مطالب بالا است (کلینی، ۲/۳۸۹). تحلیل و بررسی این روایت، گامی روشنگر است. امام (ع)، بر اساس قرآن کریم، صورت‌ها و اشکال مختلف کفر را، بیان می‌نماید.

صورت نخست: کفر انکار. یعنی انکار ربوبیت بر حسب باورهای غلط. در این نوع از کفر، فرد دارای

یک زیربنای فکری و اعتقادی است که مبتنی بر آن، ربوبیت و الوهیت حضرت حق را منکر می‌شود و با تعصب و جمود، چشم و گوش بر ادله و قرائن عقلی و دعوت الهی می‌بندد. مادیون و مکاتب الحادی از این دسته‌اند.^۱ در روایت دیگری نیز حضرت در تأیید این معنا می‌فرماید: «...فَمَعْنَى الْكُفْرِ كُلِّ مَعْصِيَةٍ عَصَى اللَّهَ بِهَا بِجَهَةِ الْجَحْدِ وَالْإِنْكَارِ...» (حرعاملی، ۱/۳۶). قرآن کریم، مجادله حضرت نوح (ع) و بزرگان کفار را چنین بیان می‌کند: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى»، یعنی هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید. شما را خداوندی جز او نیست. آیا پروا نمی‌کنید؟ * مهتران قومش که کافر بودند، گفتند: این مرد انسانی است همانند شما، می‌خواهد بر شما برتری جوید. اگر خدا می‌خواست فرشتگانی را می‌فرستاد. ما هرگز چنین چیزی در روزگار نیاکانمان نشنیده‌ایم (المومنون: ۲۳ - ۲۴).

با درنگ و دقت در این آیات، ملاک و میزان این نوع از کفر به خوبی روشن می‌شود: یکی اینکه انکار بعد از آگاهی و دعوت الهی باشد. شرط دوم این که انکار از سر اراده و اختیار باشد و سوم فرد بر باورهای غلط پیشین خود، تعصب و اصرار داشته باشند و سرانجام این که انکار به صورت قلبی و زبانی و عملی باشد. مفسران واژه (ملاء) را به معنای بزرگان و اشراف قوم دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۵/۳۸). از این جا فهمیده می‌شود که این انکار به صورت ارادی و اختیاری صورت گرفته است و هیچ‌گونه اکراه، جبر و یا عامل دیگری در میان نبوده است. چراکه کسی بزرگان (ملاء) قوم را به دلیل مهتریتشان، مجبور نمی‌کند. به دیگر سخن، این نوع کفر و انکار از سر اراده، اختیار و عالمانه (علم و آگاهی به مبانی اعتقادی خودشان) است.

صورت دوم: انکار ربوبیت با وجود علم و شناخت. یعنی کافر علیرغم شناخت و آگاهی نسبت به الوهیت و ربوبیت حضرت حق، وجود او را منکر شده و برخلاف باور قلبی به مخالفت زبانی می‌پردازد. تفاوت این شکل با صورت نخست در این است که در صورت اول، دلیل انکار، باورهای غلط فکری و اعتقادی است که فرد را از پذیرش حقیقت باز می‌دارد و منکر وجود پروردگار، بهشت و جهنم می‌شود. اما در نوع دوم، کافر علیرغم باور قلبی به وجود خداوند، بنابر انگیزه‌های دیگر، حقیقت را منکر می‌شود. گویی این شکل از کفر، حالت معکوس در نفاق می‌باشد، چرا که منافق، به قلب، منکر است و به زبان، مقرر. اما در این جا به گونه دیگری است. در آیه ۱۴ سوره نمل می‌خوانیم: «وَجَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ

^۱ آیات ذیل ناظر به این معنا هستند: (جاثیه/۲۴)، (غافر/۱۲)، (رعد/۵)، (اسرا/۹۸)، (کهف/۳۷)، (نمل/۶۷)، (بقره/۲۶/۶/۳۹/۱۶۱/۲۱۲/۲۵۷)، (آل عمران/۴/۱۰/۱۲/۵۰/۱۱۶/۱۴۹/۱۵۱)

عُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»، یعنی با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند. پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بود (النمل: ۱۴).

از این آیه دریافت می‌شود مهم‌ترین ملاک در این شکل کفر، انکار بعد از شناخت و باور قلبی است. یعنی کافر به الوهیت و ربوبیت حضرت حق، اشراف، آگاهی و علم دارد و قلبا به این باور رسیده است اما به مخالفت زبانی و مقابله بر می‌خیزد. بنابراین، انکار بعد از دعوت، انکار از روی اراده و اختیار و مهم‌تر از همه، انکار زبانی و عملی، حتی با وجود باور قلبی از مهم‌ترین سنجه‌ها و شاخص‌های صدق عنوان کفر در این شکل از کفر است. آیات دیگری نیز ناظر به این وجه کفر وجود دارد.^۱

صورت سوم: کفر به معنای ناشکری و نادیده گرفتن نعمت‌های الهی است که در مقابل شکر است. شکر به معنای ثناگویی در مقابل نعمت است (قرشی، ۶۲/۴). برخی شکر را اعتراف به نعمت، توأم با تعظیم و احترام می‌دانند (طریحی، ۳/۳۵۳). راغب می‌گوید: شکر، یادآوری نعمت و اظهار آن است و ضد آن کفر به معنی فراموشی و پوشاندن نعمت است. وی شکر را سه نوع می‌داند: شکر قلب (یادآوری نعمت) دیگری شکر زبان (ستایش در مقابل نعمت) و سوم شکر سایر جوارح (راغب، ۴۶۲). در توضیح این نوع کفر به آیه ۴۰ سوره نمل اشاره می‌شود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (النمل: ۴۰)، یعنی و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم. چون آن را نزد خود دید، گفت: این بخشش پروردگار من است، تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا کافر نعمت. پس هر که سپاس گوید برای خود گفته است و هر که کفران ورزد پروردگار من بی‌نیاز و کریم است.

با توجه به این آیه، مهم‌ترین شرط کفر در این صورت، ناسپاسی و عدم استفاده صحیح از امکانات و نعمت‌های الهی است. در واقع عدم سپاس‌گذاری قلبی، زبانی و فعلی از نعمت‌های خداوند متعال، پوشاندن و انکار این نعمت‌ها محسوب شده که در بردارنده انکار قلبی، زبانی و عملی می‌شود. شاید از همین رو، ناسپاسی را کفر نامیده‌اند. چراکه ناسپاسی یعنی پوشاندن نعمت الهی که همان معنای کفر است.^۲

صورت چهارم: کفر به معنای ترک اوامر الهی است. خداوند متعال در آیه ۱۵۰ سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ

^۱ برخی از آیات مرتبط عبارت‌اند از: (بقره/۸۹)، (نساء/۱۳۷)، (نمل/۱۴)، (نحل/۱۰۶)، (آل عمران/۸۶/۹۱)، (توبه/۶۶/۷۴/۱۰۷)

^۲ آیات دیگری که این معنا را تأیید می‌کنند: (نحل/۷۲)، (انبیا/۹۴)، (نور/۵۵)، (نمل/۴۰)، (عنکبوت/۶۶)

یریدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»، کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند که بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند در این میانه راهی برگزینند (النساء: ۱۵۰).

برخی مفسران می‌گویند: منظور از این افرادی که به خدا و پیامبران او کفر می‌ورزند، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری است. یهود به موسی (ع) ایمان می‌آورند ولی به عیسی و محمد (علیهما السلام)، کفر می‌ورزند و نصاری به موسی و عیسی (علیهما السلام) ایمان دارند اما به محمد (ص)، کفر دارند و این دو طائفه می‌پندارند به خدا و به بعضی از رسولان او کفر نورزیده و تنها به بعضی دیگر از رسولان او کافر شده‌اند (طباطبایی، ۲۰۶/۵).

عامل اصلی کفر این دسته، جداسازی اوامر و نواهی الهی از یکدیگر است. در واقع انکار بخشی از اوامر الهی، مساوی با انکار تمامی اوامر الهی و نیز مرادف انکار ربوبیت حضرت حق دانسته شده است. این نوع کفر (صورت چهارم)، هر چند اندکی با نوع اول تفاوت دارد اما به همان نوع اول، بازمی‌گردد.^۱ صورت پنجم: کفر به معنای برائت و بی‌زاری جستن. آیه ۴ سوره ممتحنه، ناظر به این معنا است: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»، یعنی ابراهیم و کسانی که با وی بودند، آن گاه که به قوم خود گفتند که ما از شما و از آنچه جز خدای یکتا می‌پرستید بیزاریم و شما را کافر می‌شمیریم و میان ما و شما همیشه دشمنی و کینه‌توزی خواهد بود تا وقتی که به خدای یکتا ایمان بیاورید، برایتان نیکو مقتدایی بودند. مگر آن گاه که ابراهیم پدرش را گفت که برای تو آمرزش می‌طلبم، زیرا نمی‌توانم عذاب خدا را از تو دفع کنم. ای پروردگار ما، بر تو توکل کردیم و به تو روی آوردیم و سرانجام تو هستی (الممتحنه: ۴).

در بررسی وجوه مختلف و متعدد، افزودنی است که وجه و صورت پنجم از محل بحث خارج است. در اشکال دیگر، سنجه و ملاک صدق کفر به این شرح است:

- انکار بعد از آگاهی از دعوت الهی (شکل اول، دوم و سوم).
- انکار الوهیت از روی تعصب بر عقیده باطل (شکل اول).
- انکار الوهیت بعد از علم و یقین به ربوبیت حق (شکل دوم).
- انکار ارادی و اختیاری (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)

^۱ آیاتی نظیر (نساء/۱۵۰)، (بقره/۸۴/۸۵) به این نوع از کفر اشاره دارند.

- انکار آگاهانه، مبتنی بر عقل و اراده (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)
- انکار قلبی (شکل اول، سوم و چهارم)
- انکار زبانی (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)
- انکار فعلی (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)
- انکار نسبی به معنی قبول برخی از اوامر الهی و عدم قبول برخی دیگر (شکل چهارم).

درنگی در مولفه‌ها

دقت در عناصر و مولفه‌های عنوان کفر، ما را اینگونه رهنمون می‌کند که نمی‌توان گزاره «هر غیر مسلمانی، کافر است» را به گونه عام و مطلق پذیرفت و هر غیر مسلمانی را کافر دانست. این گزاره، ممکن است به نحو موجه جزئی، صادق باشد. اما به گونه موجه کلیه و ایجاب کلی، پذیرفتنی نیست. عناصر آگاهی، رشد (عقل و بلوغ) و انکار، تعیین‌کننده هستند. بدین معنا که عنوان کفر در وضعیتی صادق است که این سه عنصر هم‌زمان در فرد وجود داشته باشند. در غیر این صورت نمی‌توان عنوان کافر را به کار برد. یعنی با فقدان و غیبت حتی یکی از این عناصر و مولفه‌ها، انطباق عنوان کافر و کفر، فاقد پشتوانه استدلالی است.

۱. رشد (عقل و بلوغ)

اولین و ابتدایی‌ترین شرط وجوب احکام و استقرار تکالیف فقهی و شرعی، عنصر عقل و بلوغ است. تا زمانی که فرد فاقد این دو ویژگی است، تکالیف شرعی بر او واجب نمی‌شود و اعمال حقوقی و شرعی وی فاقد اعتبار است. همچنان که جرائم و گناهان او نادیده انگاشته می‌شود. از آن رو که ایمان و کفر نیز یک صفت درونی است و جنبه اعتقادی دارد، با بلوغ و عقل، تحقق و فعلیت می‌یابد. گویا تحقق آن، مشروط و منوط به این عنصر است و بدون آن، فاقد اعتبار است. به همین سبب، کسانی را که فاقد عقل و بلوغ (رشد) هستند، نمی‌توان متصف به ویژگی کفر دانست. افزون بر عدم فعلیت، شأنیت کفر و ایمان در مورد این دسته از افراد، قابل تصور نیست. یعنی این که نه شأنیت کفر و اسلام در حق آنان، قابل تصور است و نه در مقام تحقق، متصف به کفر یا اسلام هستند. وضعیت این افراد به گونه‌ای است که نه می‌توان آنان را مسلمان دانست و البته نه کافر. بنابراین طبیعی است که در تقسیم‌بندی اسلام و کفر قرار نمی‌گیرند. نتیجه آن که غیربالغان و غیرعاقلان، از آن جا که نمی‌توانند مسلمان تلقی شوند، از آن سوی دیگر نمی‌توان ایشان را در عنوان و جرگه کفار، وارد دانست (رک: بحرالعلوم، ۴/ ۱۸۴).

۲. اراده

اندیشه و رفتار، آن‌گاه، واقعی، حقیقی و مسئولیت‌آور تلقی می‌شود که به گونه‌ای ارادی و از سر اختیار

صورت پذیرد. کفر و انکاری که بر اثر اکراه بوده و مستند به اختیار نباشد، آثار و عوارضی را به دنبال نخواهد داشت. ترتب آثار، مشروط اراده و اختیار است. در شرع مقدس اسلام، بر قول و فعل صادره از مکروه، اثری مترتب نمی‌شود، مگر در مساله قتل. اکراه از عناوین ثانویه است و در صورت عروض آن بر قول یا فعلی، سبب رفع حکم اولی آن می‌شود، خواه آن حکم تکلیفی باشد یا وضعی. این عنوان، خود، موجب حکم ثانوی می‌شود (مراغه‌ای، ۲/ ۷۰۴). برخی مفسران از جمله فعلیه (کفروا...) در آیه ۲۴ سوره مومنون، لزوم شرط اراده را در پیدایش و تحقق کفر، استنباط کرده‌اند (طالقانی، ۱/ ۶۴). به دیگر سخن جمله فعلیه (کفروا) نشانگر مردمی است که اولاً با اختیار و اراده، مسیر کفر را برگزیده و ثانیاً بر این طریق، استمرار داشته و بر آن، اصرار می‌ورزند. به بیان دیگر، هم بیانگر کفر ارادی و اختیاری است و هم مشعر بر استمرار در کفر پیشگی است. و از این جهت، متفاوت هستند با کسانی که چون بهایم در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند و با آثانی که دچار شک ابتدایی یا حتی شک استمراری‌اند. بنابراین پذیرفتن الوهیت پروردگار... اگر از سر اراده و اختیار باشد، زمینه‌ساز و محقق (تحقق‌بخش) کفر است، نه آن‌گاه که از روی اکراه و بی‌اختیاری باشد.

۳. آگاهی

آگاهی به معنای اطلاع یافتن از محتوای وحی به شکل صحیح و کامل و دریافت پیام وحی و شناخت مدلول و مفهوم آن از جانب فرد است. انکار آنچه که فرد آن را از جانب خداوند متعال، تلقی ننموده و یا به گونه‌ای صحیح برای وی تبیین نشده است، بی‌شک نمی‌تواند ذیل عنوان کفر قرار گرفته و کفرآمیز باشد. چرا که اصلاً ابلاغی صورت نگرفته که مخالفتی نیز در مقابل آن، تصور شود و گویی سالبه به انتفای موضوع است. امروزه در بسیاری از سرزمین‌ها، یا اصلاً معارف اسلامی ارانته و ابلاغ نشده است و یا در طیف گسترده‌ای از قرائت‌ها و خوانش‌های ناسازگار با روح اسلام نبوی و علوی، گرفتار آمده یا در عمل، به افراط و تفریط‌های نامعقول، دچار شده است. نتیجه هر کدام از این عوامل پیدایش تصویر و تصویری مخدوش، غیر کامل و ناصحیح از اسلام است. افزون بر آن، هجوم‌های عظیم و حجیم تبلیغاتی در دنیای امروز و به مدد ابزارهای نوین ارتباطی اثرگذار و نیز مشغله‌های مادی و درگیری‌های معیشتی، سبب شده است تا بسیاری از این افراد به طور جدی به مسأله دین به طور کلی و یا به دین اسلام به گونه خاص، ورود و توجه نکرده و دقت و اهتمام کافی را نداشته باشند. در این وضعیت و حالت، آیا می‌توان افرادی را که به سبب عدم شناخت و آگاهی و عدم ابلاغ صحیح به عرصه مسلمانی وارد نشده‌اند، کافر خواند و احکام فقهی کافران را بر ایشان جاری نمود؟! ادله و شمه فقاهت، آن را بر نمی‌تابد. چرا که اصلاً اینان آگاهی و علم نداشته‌اند و عدم ورود آنان به جرگه دین از سر جهل و نداشتن علم است. طبیعی است کافر قلمداد کردن

این گروه، با منطقی مستدل دین مبین اسلام، همخوانی ندارد. علاوه بر این، وارد کردن این گروه افراد به حوزه فکری و رفتاری کفر، عوارض و پیامدهای ناخوشایندی دارد. وهن دین و مآلا دین زدگی و ایجاد ذهنیت غلط و ناصواب نسبت به دین اسلام، می تواند بخشی از این آثار باشد. نتیجه روشن و غیرقابل تردید در بایستگی شرط آگاهی در تحقق عنوان کفر این است ناآگاهان در فضای کفر دیده نشود بلکه آن ها را در عنوان مستضعف، وارد دانسته و در شمار مستضعفان به حساب آیند. این برداشت با مبانی دینی و قرآن کریم، هم خوانی و سازگاری بیشتری دارد. چرا که آیات عذاب، شامل حال کسانی می شود که دانسته و عالمانه و از سر آگاهی و به دنبال آن از روی عناد و لجاجت در برابر حق، تسلیم نشده و ایمان نیآورده اند. این افراد کسانی هستند که برای آنان، تبلیغ صورت گرفته است و سخن حق به آنان ابلاغ شده است و در واقع، بر آن ها اتمام حجت شده اما انبیاء و دین را تکذیب نموده و از پیشرفت آن جلوگیری کرده اند. برخی آیات بعد از «کفروا»، قید دیگری دارند: «و کذبوا... و صدوا عن سبیل الله». یعنی آنان که کافر شده و حق را انکار کرده و پیامبران را تکذیب نموده اند و مانع پیشرفت دین شده اند. یعنی «تکذیب» و «صد» دو ویژگی دیگر این کافران است (قرشی، ۱۲۷/۶). روشن است که عنوان «تکذیب» و «صد»، پس از تبلیغ و ابلاغ و بعد از تحقق مؤلفه و عنصر آگاهی است. این جاست که اتمام حجت، رخ می نماید. البته آیاتی دیگری وجود دارد که فقط عبارت «کفروا» دارند. یعنی مطلقا و قیده های دیگر (تکذیب و صد) را ندارند. این آیات با آیات دسته اول، تقیید یافته و تخصیص می خورند. به دیگر سخن، آیات مطلق بر مقید، حمل شده و مراد و منظور همان مقید می شود. یعنی عذاب الهی، مقید و مشروط به ابلاغ، تبلیغ و تحقق مولفه آگاهی و علم است.

از جمله دلایل متقن بایستگی این عنصر، قاعده «قبیح عقاب بلا بیان» است که عقل و نقل بر اعتبار و ارزشمندی آن، دلالت دارند. این قاعده، ایجاد و ایجاب تکلیف قبل از بیان را قبیح می داند. بر پایه این قاعده، کفر و مجازات، قبل از بیم دهی و هشدار و در واقع قبل از آگاه سازی، ناروا و قبیح است و به همین دلیل، عذاب اخروی (الاسراء: ۱۵) و به طریق اولی، عذاب دنیوی (الشعراء: ۲۰۸) از ایشان برداشته می شود. قاعده مذکور با نقش تکمله گری (مکملیت) قیاس اولویت، استدلال در خوری را فراهم می کند تا مدعای این نوشتار، بیشتر قرین اثبات شود. صورت بندی قیاس اولویت چنین گزارش می شود: وقتی که خداوند متعال از هر دو عذاب اخروی و دنیوی به علت عدم ابلاغ، چشم پوشی می نماید، چگونه ممکن و محتمل است بتوان افراد ناآگاه را با عنوان کافر در حوزه احکام فقهی خاص و البته سخت، وارد نمود؟ اگر عذاب دنیوی و اخروی با تبلیغ نکردن و عدم ابلاغ وظایف به افراد برطرف می شود، به طریق اولی، احکام فقهی در این عالم، قابلیت رفع و برداشته شدن را دارد. قیاس اولویت، چیزی جز همین فرآیند،

مسیر و نتیجه نیست.

۴. انکار

انکار به سه شکل خود را نشان می‌دهد: قلبی، زبانی و فعلی. تکذیب و انکار که سبب عذاب الهی (دنیوی و اخروی) می‌شود، یکی از شاخص‌های اصلی کفر است. یعنی آن‌گاه می‌توان فردی را کافر نامید که حالت انکار در وی، تحقق یابد. انکار نکردن، فرد را به وادی کفر وارد نمی‌کند. حتی اگر شرایط و مولفه‌های پیشین، فراهم شود، اما انکار صورت نگیرد، نمی‌توان عنوان کفر را به میان آورد. اگر انسان، محتوا و مضمون وحی الهی را به هیچ‌کدام از سه شکل انکار ننماید، کافر تلقی نمی‌شود. آیاتی که در مولفه پیشین از آن‌ها سخن رفت، عذاب الهی را مشروط و منوط به تکذیب و انکار کرده‌اند. اگر مؤلفه و عنصر آگاهی (مولفه پیشین) در تحقق عنوان کفر، از این آیات به گونه دلالت مفهومی استنباط شد، اما دریافت لزوم عنصر و مولفه انکار (همین مؤلفه) در پیدایش عنوان کفر از همان آیات، از راه دلالت منطوقی است. یعنی دلالت آیات بر عنصر آگاهی، از راه مفهوم بود و اما دلالتشان بر مولفه انکار، از راه منطوق است. هم‌پایه نبودن این دو دلالت، بسیار روشن است. قدرت و توان اثباتی منطوق، بسیار بیشتر از مفهوم است. از روایات نیز استفاده می‌شود ورود به وضعیت کفر، متفرع بر انکار و تکذیب است. از امام صادق (ع) با سند معتبر، نقل شده است: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْهَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا»، (حرعاملی، ۱/ ۳۲) «اگر بندگان، در وقتی که جهل داشته و چیزی را ندانند، بایستند و انکار نکنند، کافر نشوند».

از همین روی یکی از ارکان و مولفه‌های تحقق عنوان کفر، انکار است؛ خواه به شکل قلبی و ظاهری و چه به صورت زبانی و عملی. بنابراین غیر منکران را در حیطه کفر وارد کردن، نه تنها فاقد استدلال فقهی است بلکه دلایل فقهی و فقهاتی، آن را بر نمی‌تابند.

یکی از آثار بایستگی و لزوم عناصر فوق در صدق معنای کفر، ورود عنوان و قسم سوم به تقسیم‌بندی انسان‌ها به مسلمان و کافر است. افرادی هستند که با وجود رشد و اختیار، ایمان نیاورده و اسلام را نپذیرفته اما نسبت به دعوت الهی جاهل هستند. جهل ایشان یا به سبب عدم تبلیغ و تبیین درست و کامل معارف دینی و یا نشأت گرفته از تقصیر ایشان است. با این شرط که، اقدام به انکار وجود باری تعالی و احکام دین به صورت فعلی و قلبی و زبانی ننموده باشند. در زبان روایات، این قسم سوم از انسان‌ها به مستضعف، نامبردار هستند. امام صادق (ع) در تقسیم مردم به اصناف مختلف و مستند به آیات قرآن می‌فرمایند: «النَّاسُ عَلَى سِتِّ فِرَقٍ - يُؤُولُونَ كُلُّهُمْ إِلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ -: الْإِيمَانِ، وَالْكَفْرِ، وَالضَّلَالِ وَهُمْ أَهْلُ الْوَعْدِ

الَّذِينَ وَعَدَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ: الْمُؤْمِنُونَ، وَالْكَافِرُونَ، وَالْمُسْتَضْعَفُونَ، وَالْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ - إِمَّا يَعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ -، وَالْمُعْتَرِفُونَ بِذُنُوبِهِمْ - خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا - وَ أَهْلُ الْأَعْرَافِ» (کلینی، ۴/ ۱۳۵)

«مردم شش گروه‌اند. همه اینان به سه گروه (سه عنوان) باز می‌گردند (همه شش عنوان، قابلیت ادغام در سه عنوان را دارد): اهل ایمان، کفر و گمراهی. و ایشان، اهل وعد و وعیدند که خدا بهشت و دوزخ را به ایشان وعده داده است (یعنی مخاطب فرامین الهی‌اند) و آن شش گروه (عبارت‌اند از) (۱) مؤمنان و (۲) کافران و (۳) ناتوانان (مستضعفان) و (۴) جماعتی که به تأخیر افتادگان‌اند. (وضعیت و حکم این گروه اخیر، موقوف است به نزول فرمان خدا درباره آنان) یا عذاب می‌کند ایشان را یا توبه آنان را می‌پذیرد (اشاره به آیات قرآن کریم) و (۵) گروهی که به گناهان خویش اقرار و اعتراف دارند، (اما) «و عمل نیک و کردار دیگر را که بد است به هم آمیختند» (اشاره به آیات قرآن کریم) و (۶) اهل اعرف».

اصل عملی

سه حالت، قابل فرض است: یکی معلوم‌الاسلام، دیگری معلوم‌الکفر و حالت سوم مشکوک‌الاسلام (مشکوک‌الکفر). وضعیت و حکم دو حالت اول و دوم، مصداقا و حکما مشخص است. اما در حالت سوم، اصل چه حکم می‌کند؟ بنا و اصل را باید بر اسلام گذاشت یا کفر؟ در هنگام شک در کافر یا مسلمان بودن افراد (به عنوان مثال در بحث لقیط، حدود، جهاد، میراث و ارتداد) آن هم در جایی که راهی جهت علم به موضوع وجود نداشته باشد، آیا اصل عملی وجود دارد؟ اصل عملی و فقاهتی چه اقتضایی دارد؟ کفر یا اسلام؟ چهار انگاره، قابل تصور است (مراغه‌ای، ۲/ ۷۳۳):

۱. انگاره اصالة الکفر

این دیدگاه می‌گوید اگر شک شود فردی، کافر است یا مسلمان، باید بنا بر کفر وی گذاشت. این باور می‌تواند ادله‌ای را به سود خود، اقامه کند. نخست این که اسلام، امری وجودی و حادث است. تقابل اسلام و کفر از نوع تقابل ملکه و عدم ملکه است. در هنگام شک، وقتی که دلیلی بر وجود حادث نباشد، اصل عدم حادث، اجرا شده و آن حادث وجودی، منتفی اعلام می‌شود. هر چند حالت میانه و واسطه، ثبوتاً قابل تصور است. چرا که از مقوله تناقض نیستند که حالت سوم و میانه قابل تصور نباشد اما ادله اثباتی، حالت و واسطه‌ای را بین اسلام و کفر، به رسمیت نمی‌شناسد. سرانجام به دلیل عدم اتصاف به اسلام، فرد مشکوک، متصف و منتسب به حالت مقابل یعنی کفر می‌شود.

دلیل دیگری که باور فوق را مدد می‌کند، آیه ۳۲ سوره مبارکه یونس است: «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَا

ذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ»: این الله، پروردگار حقیقی شماسست، بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس به کجا روی می‌آورید؟ (یونس: ۳۲). گویا قرآن، فقط دو راه مسیر را به رسمیت می‌شناسد؛ یکی راه حقیقت و دیگری راه ضلال و گمراهی. قرآن، راه حقیقت را اسلام می‌داند و آن چه را که در مقابل اسلام قرار می‌گیرد، گمراهی (غیرالاسلام) تلقی می‌کند. چیزی که در مقابل اسلام و در واقع، غیرالاسلام است، کفر است. در نتیجه از تقابل این دو چنین فهمیده می‌شود اگر کسی در عنوان حقیقت (اسلام) نباشد در عنوان گمراهی (کفر) است. فرد مشکوک را نمی‌توان مسلمان نامید. پس باید او را کافر دانست. به دیگر سخن هر چه غیر از اسلام است، کفر و گمراهی است و گرنه خداوند متعال به طور مطلق از عنوان ضلال استفاده نمی‌کرد. بنابراین کسی که دلیلی برای اثبات اسلامش نیست، داخل در عنوان غیرالاسلام (کفر) و کافر است.

۲. انگاره اصالة الاسلام

این دیدگاه، فرد مشکوک را مسلمان می‌داند. هنگام شک، اصل بر مسلمان بودن (اسلام) است نه کفر. این نظریه، باور خود را مستند به قرآن و روایت، می‌کند. آیه شریفه: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، یعنی با یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (روم: ۳۰).

با این استدلال که به مقتضای این آیه، آفرینش اولیه و سرشت اصلی انسان‌ها بر فطرت پاک و در واقع بر اساس اسلام است. کفر، اعتقاد و رفتاری بر خلاف مسیر فطرت و مقابل اقتضای آفرینش اولیه آدمی است و کافر از مسیر فطری خود، منحرف شده است. در این بحث، گویا شک داریم آیا فرد از مسیر فطرت (که به گونه اولیه و طبیعی آن را دارد) خارج شده و حالت غیر طبیعی (ثانویه) به خود گرفته است یا نه؟ یعنی اگر بین اسلام (مسیر فطرت و حالت اولیه) و کفر (بر خلاف فطرت و حالت ثانویه)، شک به وجود آید، اصل را بر اسلام (فطرت و حالت اولیه) گذاشته و می‌گویند حالت ثانویه، نیازمند دلیل و محتاج اثبات است و با اصل، قابلیت اثبات ندارد نمی‌توان به مدد اصل، آن را بر کرسی اثبات و اعتبار نشانند.

آیه ۱۱۹ سوره نساء، دلیل دیگر این نگرش است: «فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»، یعنی و به آنان فرمان می‌دهم تا خلقت خدا را دگرگون سازند. آیه در بیان مذمت و تقبیح رفتار کافران است. کفار با فرار از وادی ایمان، از خلقت اصلی خود که اسلام بوده، دور شده و فاصله گرفته و آن را (یعنی اسلام که همانا، خلقت و آفرینش انسان است)، دگرگون ساخته‌اند. به دیگر سخن، کفر یعنی تغییر در سرشت و خلقت اولیه (اسلام) و تبدیل

آن به حالت ثانویه (حالت تغییر یافته). این حالت تغییر یافته، چیزی غیر از وضعیت اول است. اگر وضعیت اول را اسلام بدانیم، حالت دوم، نقطه مقابل آن یعنی کفر خواهد بود. نتیجه آن که اگر دلیلی اثباتی بر کفر یا اسلام در دست نباشد، بایستی به اصل اولیه انسان که همان اسلام است، رجوع شود.

این انگاره، سومین مستند خود را روایت پیامبر اکرم (ص) می‌داند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ نَصْرَانِيهِ وَ يَمَجَّسَانِهِ.» (مجلسی، ۱۸۷/۵۸) یعنی هر فرزندی بر فطرت، متولد می‌شود و (اما این) پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی (زردتشتی) می‌کنند. روایت به نص و تصریح بر فطرت پاک آدمی دلالت دارد و هر انسانی را در ذات و فطرت خود، منسوب به اسلام (نه ادیان دیگر) می‌داند. اما این بشر در ادامه بر اثر محیط (به ویژه تربیت خانوادگی) از اصالت اولیه خود، دور می‌شود. با شک در این که آیا فرد از فطرت (که بر آن زاده شده است و آن هم دین اسلام است نه حتی ادیان دیگر) فاصله گرفته و آن را دست داده است یا نه؟ به استناد اصل می‌توان گفت از فطرت فاصله نگرفته است. این حالت دوم و ثانویه است که به دلیل نیاز دارد. حالت نخستین (اسلام) با اصل، ثابت می‌شود و محتاج دلیل دیگری نیست.

۳. انگاره توقف

این نظریه در هنگام شک در اسلام و کفر، هیچکدام را اصل و مبنا قرار نمی‌دهد. هر گونه اصل را نفی می‌کند. کفر و اسلام، هر دو، امری وجودی هستند و برای انتساب هر کدام از آن‌ها به باید دلیل باشد و اصاله العدم، هر دو را منتفی می‌داند. اگر نتوان فردی را به اسلام، منسوب کرد، به کفر نیز قابل انتساب نیست. یعنی اگر او را نتوان مسلمان دانست، کافر دانستن او نیز توجیه ندارد. نتیجه این استدلال، توقف است؛ نه اسلام و نه کفر. اما از جهت احکام فقهی، احکامی که به اصل عدم، نزدیک‌تر است در حق آنان عمل می‌شود. یعنی در احکام مربوط به این افراد که حد واسط و میانه اسلام و کفر هستند (که نه کفر آنان، قابل اثبات است و نه اسلام ایشان)، حکم مناسب‌تر، حکمی است که با اصل عدمی، تلائم و تناسب داشته باشد. مثلاً در موضوع طهارت، حکم به مسلمان بودن، موافق اصل طهارت اولیه اشیاء (یعنی عدم نجاست اشیاء) است. به دیگر سخن با اجرای اصل عدمی (عدم نجاست) و اصاله الطهاره، در حق آنان، حکم طهارت جاری می‌شود. البته گاه حکم به کفر، موافق اصل است. مثلاً در ذبح، تا مادامی که به طریق شرعی و با احراز شرایط، عملیات ذبح انجام نشود، حلیت، حاصل نمی‌شود. فرد مشکوک الاسلام، اگر اقدام به ذبح کند، به استناد اصل عدم حلیت مگر با وجود شرایط (اصل عدم حلیه ذبائح الا مع الشرائط)، حکم به عدم حلیت می‌شود که نتیجه‌اش، همانند جایی است که کافر، اقدام به ذبح کرده باشد. بنابراین در مورد این دسته افراد، اصل عدمی اجرا می‌شود. خواه اثر و نتیجه آن، موافق کفر فرد

مشکوک باشد یا هماهنگ با مسلمان دانستن وی.

۴. انگاره اصالة الاستضعاف

بر پایه این نگرش با شک در اسلام و کفر، هیچیک اصالت نداشته و از تاصل، برخوردار نبوده و اصل قرار نمی‌گیرند. یعنی اگر شک کنیم فردی، مسلمان است یا کافر؟ حکم نمی‌شود که مسلمان است همچنان که حکم به کفر وی نیز داده نمی‌شود. این دیدگاه مبتنی بر اصول و پیش‌فرض‌هایی است. یکی این که همانگونه که اسلام امر وجودی است و استقرار آن نیازمند دلیل است، کفر نیز به عنوان یک امر وجودی در نظر گرفته می‌شود و اثبات آن نیز محتاج دلیل است. به عبارت دیگر اسلام، امری وجودی است. یعنی انسان باید حالتی را ایجاد کند که قبلاً آن را در درون نداشته است. از سوی دیگر کفر هم وضعیت و حالتی، وجودی است. چراکه انسان ذاتاً آن را ندارد بلکه باید اعتقاد و رفتاری را در پیش بگیرد که بتوان او را کافر دانست. بر اساس آیات و روایات پیش‌گفته، عدم اظهار انکار، تکذیب و کفر به یکی از اشکال قلبی، زبانی و عملی، این حالت و وضعیت را تحقق نمی‌بخشد. اصل عدم، موید همین است. به دیگر سخن، اصل، عدم کفر است. به گونه اختصار، نتیجه این پیش‌فرض، اصل، عدم اسلام و عدم کفر است. پیش‌فرض دوم این است که تصویر و تصور حالت واسطه و میانه بین اسلام و کفر، خالی از قوت نیست. بلکه هیچ دلیل عقلی و نقلی آن را غیرممکن نمرده و آن را محال، ندیده است. بنابراین شدنی و قابل تصور است که فرد به اسلام، تشرف نیافته و از سوی دیگر، شرایط و مولفه‌های کفر نیز بر او منطبق نباشد. در چنین وضعیتی، آن حالت واسطه، رخ می‌نماید. البته وجود واسطه این چنینی، در فقه، قابل تصور است. مثلاً کسی که بالغ می‌شود در حالی در خواب یا آن‌گاه که ذاهل است یا سخن هیچ‌کدام از حق و باطل را نشنیده است یا در ترجیح یکی از این دو تردید دارد. در این‌گونه موارد، این دیدگاه، اصل را بر استضعاف قرار داده و بر این شخص، نام مستضعف می‌نهد. این نگره ادعا دارد که به دلیل نداشتن هیچ کدام از دو عنوان اسلام و کفر، این فرد از امتیازات ویژه و حقوق اختصاصی مسلمانان بهره‌مند نشود و از آن سوی دیگر، احکام تضییق‌کننده و محدودکننده کفار نیز از وی برداشته شود. این نظریه وضعیت افرادی را که همچنان در تحیر میان اسلام و کفر، بلا تکلیف مانده و هنوز به هیچ سویی نگروده‌اند، روشن می‌سازد. قاعده عقلی لطف از جمله دلایل پشتیبان این انگاره است. خداوند مهربان، عالم به وجود خیل عظیمی از انسان‌هایی است که در بسیاری از موارد به سبب عوامل و شرایط مختلف، از تشرف به دین اسلام بازمانده‌اند، اما سنجه‌ها و ملاکات عنوان کفر نیز بر آنان، منطبق نیست. خداوندی که مهربان است و عالم به این واقعیت، چگونه ممکن است با لحن عتاب‌آلود با این دسته از خلائق خود، سخن گفته و قاصر و مقصر را در هم بیامیزد؟ به حکم عقل اگر قرار باشد برای عموم غیرمسلمانانی که ملاکات و

مؤلفه‌های کفر را نیز دارا نیستند و خیل عظیمی از انسان‌ها را تشکیل می‌دهند، مبتنی بر آیات قرآن پایانی تلخ و سوزان را متصور شویم، شاید این سنوال، بی‌پاسخ بماند: آیا آفرینش انسان به جهت تعالی و رشد بوده و یا به جهت جهنم‌سازی؟ در نتیجه عقل مبتنی بر لطف الهی، حکم می‌کند نه تنها عذاب اخروی بلکه عقوبات دنیوی و احکام دنیوی خاص کفار نیز به طریق اولی بر ایشان حمل نشود. شهید مطهری می‌گوید: «به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدرالمتألهین، اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند قاصرند نه مقصر. چنین اشخاصی اگر خداشناس هم نباشند مغذّب نخواهند شد» (مطهری، ۱/ ۳۴۲). قاعده لطف و قیاس اولویت، دلایلی هستند که به اثبات و اعتبار این نگرش، مساعدت و ویژه می‌کنند.

مؤیدات و بلکه دلایل روایی، این نگرش و انگاره را تا سرحد دیدگاهی بی‌رقیب بالا می‌آورد. روایت معتبر زراره از امام باقر (ع) چنین است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ. فَقَالَ: هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ، فَيَكْفُرُ؛ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ؛ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ؛ فَهُمْ الصَّبِيَّانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.» (کلینی، ۲/ ۴۰۴)، زراره می‌گوید از امام باقر (علیه السلام) درباره مستضعف پرسیدم. فرمود: او کسی است که نه راهی به سوی کفر می‌یابد که کافر شود و نه راهی به سوی ایمان. نه می‌تواند ایمان آورد و نه توان کفر ورزیدن. پس آنان کودکان و مردان و زنانی هستند که عقلشان چون کودکان است (و قلم تکلیف) از آنان برداشته شده است.

آنچه که در بررسی دلالت حدیث، گفتنی است یکی این است که بیان واژه کودکان و محجوران از باب ذکر مصداق و مثال است. از همین رو نمی‌توان موارد و مصادیق استضعاف را منحصر به آن دانست. زیرا تحلیل و تعلیل امام (ع) که می‌فرماید «نه راهی به سوی ایمان دارد و نه می‌تواند کفر بورزد»، افراد دیگری را نیز می‌تواند در برگیرد. انسان‌هایی که فاقد آگاهی‌های لازم در خصوص آموزه‌های دینی هستند و یا سیطره حکومت‌های کفر، آنان را از نعمت اسلام، محروم ساخته است و خود نیز در این محرومیت، قاصرند. طبیعی و بدیهی است که این افراد می‌توانند مشمول تعلیل امام (ع) باشند. نکته شایان ذکر در این روایت، عبارت «مرفوع عنهم القلم» است. گویا امام (ع)، قلم تکلیف را متوجه این افراد (مستضعف) نمی‌داند. این عبارت علاوه بر این که آنان را موضوعاً و مصداقاً کافر نمی‌داند، ممکن است که ایشان را از ذیل احکام مربوط و مختص کفار، خارج نماید. بنابراین با برداشتن احکام مربوط به کفار از این دسته از انسان‌ها، به اجتهاد و تفقهی نوین و تدوین احکام و قوانین جدیدی برای این گروه نیاز خواهیم داشت. احکامی که رویکردش این است که نه امتیازات مسلمانان را در برداشته باشد و نه همچون احکام ویژه

کافران، توأم با سختگیری و عدم احترام باشد (حذف امتیازات مسلمانان در کنار برداشتن احکام سخت‌گیرانه کافران).

افزون بر این دلایل، بخشی از مفاد ادله انگاره دوم که افراد را ذاتاً کافر نمی‌داند، به تشکیل قسمتی از قیاس و استدلال ما که افراد مشکوک را کافر نمی‌دانیم، کمک می‌کند. ادله نظریه و انگاره دوم، مبتنی بر فطری نبودن کفر و بر پایه طهارت ذاتی آدمیان است. اگر اصل بر پاک‌سرشتی انسان‌ها باشد، هر چند که قبل از اعتقاد و اقرار قلبی و زبانی به جرگه اسلام وارد نمی‌شوند اما در صورت نداشتن ملاکات کفر نیز نمی‌توان ایشان را کافر به حساب آورد. به دیگر سخن، روح پاک آدمی، علت و سبب کرامت و تکریم او است. اگر اصل کرامت ذاتی و اولیه انسان، پذیرفته شود، هر چند نتوان فرد مشکوک را در جرگه اسلام، وارد نمود اما دست‌کم می‌توان وی را از جمعیت کافران، جدا ساخت. یکی از نتایج طهارت و کرامت ذاتی انسان این است که در چنین موقعیتی (حتی اگر نتوان او را مسلمان شمرد)، او را کافر ندانیم.

رویکرد احکام ویژه

بنابراین به جاست که با تدوین اصل فقهی استضعاف، هنگام شک در کفر و عدم کفر افراد، حکم به استضعاف ایشان نمود. در این صورت انسان‌های ناآگاه را که نه در جانب ایمان و اسلام هستند و نه در حوزه کفر و انکار، می‌توان از افراد مسلم‌الکفر، مجزا و جدا کرد. بی‌شک می‌بایست احکام فقهی متناسب با وضعیت ایشان تعیین شود. چرا که روا نیست فردی که از روی آگاهی، اختیار و کمال، اما از سر عناد، اصول دین و ضروریات دین را انکار و تکذیب می‌کند با افراد بی‌طرف که به سبب عوامل مختلف، هنوز بلا تکلیف می‌باشند، هم‌سنگ و هم‌ردیف باشند و با نگاه و روش یکسان با ایشان رفتار شود و البته از سوی دیگر نیز روا نخواهد بود این دسته از افراد که دارای شرایط اسلام نیستند و نور ایمان هنوز بر قلب ایشان پرتو نیافکنده، از حقوق و امتیازات مساوی با مسلمانان برخوردار شوند.

در فقه اسلامی، هر کدام از کافر و مسلمان، احکام و تکالیف ویژه خود را دارند. اما بایسته و لازم است به عنوان و افراد مستضعف نیز توجه ویژه‌ای شده و احکام و قوانینی متناسب وضع شود. هر چند که این دسته از افراد به دلیل نداشتن شرایط اسلام، حق بهره‌برداری از حقوق و مزایای خاص مسلمانان را ندارند ولی از دیگر سو به حکم عقل و به استناد اصول مسلم فقهی، نمی‌توان احکام خاص کافران را بر آن‌ها اجرا نمود. احکامی که با رویکرد تحدید (محدودسازی)، تحقیر، انزوا و فشار بر کفار، تشریح شده است. با دست‌یابی به عنوان سومی (عنوان مستضعف) برای انسان‌ها، تبیین حدود و ثغور آن، نیازمند اجتهاد و بیان احکام مختص به این دسته است. پیدایش مرزبندی روشن و مآلاً صدور احکام و فتاوی

متناسب با موضوع حکم، امری شایسته و بلکه بایسته است. گفتنی است مدعی ما نه صدور و رسیدن به متن فتاوا و احکام ویژه در این نوشتار است بلکه بیان لزوم و بایستگی صدور این احکام مبتنی بر محرومیت از امتیازات خاص مسلمانان از یک سو و البته اجرا نشدن احکام ویژه کافران (که سخت‌گیرانه است) در مورد آنان است.

به عنوان نمونه، حکم به عدم نجاست، فراهم‌شدن مناسبات و زمینه‌هایی برای تردد به اماکن مقدس مسلمانان به قصد بهره‌گیری از آموزه‌های دینی، رفتار توأم با احترام با ایشان و فراهم آوردن مقدماتی جهت آمیختگی با مسلمانان در مناسبات اجتماعی و مناسک مذهبی و نیز به رسمیت شمردن برخی از حقوق قضایی و زناشویی و... می‌تواند ناشی از رویکرد مورد نظر، باشد. این رویکرد و احکام ویژه و خاص عنوان مستضعف که قطعاً ملایم‌تر و سبک‌تر از احکام مختص کافران است، می‌تواند راهگشا و زمینه‌ساز ورود این افراد به عرصه ایمان و اسلام شود. بنابراین می‌توان افراد غیرمسلمانی را تصور کرد که نه در جنگ با مسلمانان باشند و نه در معاهده و مصالحه و نه امان‌گرفته از حکومت اسلامی و مهم‌تر از همه، عنوان کافر بر آنان اطلاق نشود. در این صورت هرگاه این افراد دربردارنده ملاک‌ها و شاخص‌های کفر نباشند، فارغ از اینکه اهل کتاب باشند یا نباشند، حکم کفار بر ایشان جاری نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

غیر از کافر و مسلمان، قسم سومی از انسان‌ها وجود دارند که مستند به منابع دینی، عنوان مستضعف بر آنان، قابل اطلاق است. این گروه افراد نه عنوان مسلمان را دارند (چراکه ورود به جرگه مسلمانی، آداب و شرایط را دارد) و نه شاخص‌ها و مولفه‌های کفر را. ملاکات و عناصری که تا در وجود فرد نباشد، توصیف او به وصف و عنوان کافر، نه منطق ادله و نه شمه فقاهت آن را بر نمی‌تابند. به همین جهت نه از آن گروه هستند و نه جزء این دسته. تصویر و تصور چنین گروهی نه محذور و تنگنای عقلی دارد و نه منع شرعی. بلکه ادله‌ای وجود دارد که در تقسیم‌بندی، این گروه را به رسمیت می‌شناسد. افزودنی است که اجرای اصل استضعاف در هنگامی که در مسلمان یا کافر بودن افراد، شک پیش می‌آید، از نتایج این بررسی و موید این مدعا و پیشنهاد است. پس بهتر است که این گروه و دسته، احکام و مقررات شرعی و فقهی ویژه خودشان را داشته باشند. رویکرد ما این است که در صدور احکام و فتاوی‌ای مربوط و مرتبط با اینان، نه از امتیازات خاص و مختص مسلمانان، بهره‌مند شوند و نه ذیل احکام سخت و شدیدی که مختص کافران است، قرار گیرند. احکامی ملایم‌تر از کافران و کم‌امتیازتر از مسلمانان. طبیعی و بدیهی است این نگاه می‌تواند در جلب و جذب آنان به فضای نورانی دین اسلام، کمک شایانی بنماید.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات سروش، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، *کتاب الطهارة*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- بحرالعلوم، محمد بن محمد تقی، *باغ الفقیه*، تهران، منشورات مکتبه الصادق (ع)، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة*، محقق ایروانی و مقرر، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *تاج اللغة و صحاح العربیه*، احمد عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، موسسه آل البیت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
- حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی، *العناوین الفقهیه*، دو جلدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- خمینی، روح الله، *کتاب الطهارة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان، عدنان داودی، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- سبحانی، جعفر، *الایمان و الکفر*، قم، موسسه امام صادق (ع)، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام*، بیروت، دار احیاء، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.
- _____، *مجمع الرسائل (محشی)*، مشهد، موسسه صاحب الزمان (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- صدر، محمد، *ما وراء الفقه*، دار الأضواء للطباعة، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- طالقانی، محمود، *تفسیر پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- طباطبایی، محمد حسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد*، تهران، کتابخانه چهل ستون، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، *قواعد الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- علم الهدی، علی بن حسین، *رسائل الشریف المرتضی*، سید مهدی رجایی، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام*، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

- قرشی، علی اکبر، *قاموس القرآن*، هفت جلدی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم، دارالحدیث للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
- مامقانی، محمد حسن بن عبد الله، *غایه الآمال فی شرح کتاب المکاسب*، قم، مجمع الذخائر، چاپ اول، ۱۳۱۶ ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، *بحار الأنوار*، جمعی از محققان، بیروت، داراحیا التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرایع الاسلام*، محمد علی بقال، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر للطباعة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، قم، جامعه مدرسین قم، ۱۴۲۸ ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز کتاب للتترجمه و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ نوزدهم، ۱۴۳۵ ق.
- مغنیه، محمد جواد، *فقه الإمام الصادق علیه السلام*، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *کتاب النکاح*، قم، مدرسه امام علی ابن ابی طالب (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.